

معرفی نمایشنامه " بازی آخر " نوشته نیلوفر بیضایی (برگرفته از سایت ماهها، ارگان همجنسگرایان ایرانی)

واراند

از طریق دوستی با سایت نیلوفر بیضایی آشنا شدم و در خلال نگاهی تحسین آمیز به مقالات، گفتگوها و نمایشنامه های او که در سایت خود گذاشته، بودم که نمایشنامه " بازی آخر " را دیدم و برای من که خود همجنسگرا هستم جالب بود که ببینم نویسندگان ما همجنسگرایان را هم وارد نقش قهرمانان کارهای ادبی خود می کنند و این برایم تازگی داشت.

من منتقد ادبی نیستم با این همه، تنها از زاویه ای که مورد علاقه ی مجموع خوانندگان می باشد و به روشن نمودن بعضی دیدگاه های همجنسگرایان کمک می کند، به نمایشنامه گفته شده می پردازم .

امروزه رسانه های جمعی اعم از نوشتاری، تصویری و صوتی به عنوان بهترین وسیله و امکان خوبی برای به چالش کشیدن مسایل مطرح شده و نشده ی جوامع، مورد استفاده قرار می گیرند. در جامعه ی ما و ساختار بسته ی اجتماعی و سانسور شدید ی که بر روی مطبوعات و رسانه های نوشتاری صورت می گیرد، اینترنت راهی است برای ابراز عقاید و سلیق مخالف و موافق، البته باز فیلتر، راه را بر روی آزادی بیان و نوشتار می بندد اما از آنجا که افکار آزادی خواه را نمی توان محدود کرد راهکارهای فراوانی برای عبور از محدودیتها وجود دارند و نقد هنجارهای اجتماعی خواه ناخواه به همان جوامع راه خواهد یافت. نوشتاری که پیش رو دارید نگاهی به نمایشنامه ای می باشد که زشتی های نهفته در یکی از هنجارهای اجتماعی جامعه ما را عیان می کند.

بازی آخر نمایشنامه ایست که، همجنسگرایی را، نه به شکلی که خیلی ها از آن تصور دارند؛ صرفاً یک گرایش جنسی، که به طور خاص به صورت یک بحث حقوقی و رفتار اجتماعی مورد بحث قرار می دهد. مگر می شود فمینیست بود و طرفدار حقوق اقلیتهای جنسی و به رسمیت شناختن آنها به عنوان یک گروه اجتماعی به حاشیه رانده شده، نبود. بازیگران این نمایشنامه هر کدام نماینده ی قشری از جامعه ی درون گرای ما هستند. جامعه ای با پشتوانه ی غنی فرهنگی و تاریخی که هنوز در بدهی ترین حقوق شهروندانش به رسمیت شناختن آنها مشکل دارد. عناصر بصری که در این نمایش بکار رفته بیانگر نوع تفکر و اعتقادی است که در جامعه ی دین زده ی ایرانی وجود دارد. وجود نور و عناصر دیگری همچون بافته ها و برخورد میان تاریکی و روشنایی همه و همه نمایانگر این است که نیلوفر بیضایی کاملاً با نوع تفکر هموطنان خود آشناست.

شهردار، مانا، سارا، سپهر و خورشید هر کدام نماینده گروهی از جامعه ای هستند که خانم بیضایی نیز جزیی از آن است و توانسته به بهترین فرم آن را برجسته کند. از آنجا که نویسنده ی این نمایش خود زن است، ناخودآگاه نقش زنان در این نمایشنامه پررنگ تر به نظر می رسد. ورود شهردار به عنوان نقش اول به صحنه و بیان نظرات و سخنرانی از پیش تعیین شده ای که برای به دست آوردن قدرت تنظیم کرده اینطور به نظر می آید که نویسنده قدرت طلبی مردان و جامعه ی مرد سالار را عیان و در مقابل بیننده برجسته می کند، با این حال بیان نظرات نویسنده از دهان مانا به عنوان یک فمینیست و البته همجنسخواهی بیان نشده ی او، نقش زنان را در این نمایشنامه برجسته تر نشان داده است .

نقش شهردار، نماینده قشر روشنفکری نصفه نیمه، آنچنان آگاهانه و زنده به تصویر کشیده شده است که خواننده و البته تماشاگران این نمایشنامه به راحتی احساسی که برای فریب جامعه در هنگام انتخابات روی می دهد را لمس می کنند .

همه ی ما می دانیم بیان کلماتی همچون آزادی، دموکراسی و از نو ساختن سرزمین مادری تنها بازی با کلمات است برای فریب عوامی که با یک مویز گرم شان می شود و با یک غوره سرد. شخصیت پردازی خانم بیضایی برای نقش شهردار، دولتمردی را نشان می دهد که تا نوک بینی اش را بیشتر نمی ببند و در فکر نقش و نگار ظاهری ساختار جامعه ی بحران زده ایست که از پای بست ویران است.

خواجه در فکر نقش ایوان است،

لیک، خانه از پای بست ویران است.

در جایی می خوانیم، شهردار از سر دلسوزی می خواهد برای مشکل؟؟ !! سپهر، فکری کند. مشکلی که همه ی ما می دانیم مشکل نیست و به ذات یکایک ما برمی گردد. از همین جاست که لمس دروغ پردازیهای یک کاندید برای به

دست آوردن قدرت واقعی می شود. او (شهردار) به اصول دموکراسی که در آن حقوق شهروندی و آزادی انتخاب گرایش جنسی وجود داشته باشد هیچ اعتقادی ندارد و هنوز درگیر و دار این است که آیا همجنسگرایی یک معضل و بیماری است و یا یک حقیقت انکارناپذیر؟؟!! و البته خیلی خیرخواهانه هدفش هدایت سپهر به سوی "راه راست" است که در آخر هم از این مساله قطع امید می کند.

شخصیت مورد بحث دیگری که نقش اش نقطه ی عطف این نمایشنامه به حساب می آید و کاملاً نظرات فمینیستی نویسنده را می رساند، ماناست. مانای سیاستمدار و پرخاشگر مقابل شهردار، مانای دگر اندیش جامعه ی سنتی، مانای فمینیست جامعه ی مدرن خارج از کشور و مانای (شاید هم همجنسخواه؟) حامی سپهر.

جالب است که در این نمایش هم با وجود این که در فضای باز فرهنگی به نمایش در آمده با زهم از بیان همجنسخواهی مانا پرهیز می شود¹. او (مانا) از بچه دار شدن متنفر است، او مردانه رفتار می کند و کت و شلوار می پوشد و فوتبال را از عروسک بیشتر دوست دارد، بدون ذکر این که حقیقتی در تمایلات درونی مانا نهفته است. سپهر با فریاد، به همجنسگرایی خود اعتراف می کند و مانا تنها با مرور خاطرات کودکی اش بوسیله خواهرش، سارا، به عنوان یک دگر اندیش معترض به سیستم سنتی جامعه ی خویش معرفی می شود. از آنجا که مانا یاد گرفته به عقاید مختلف احترام بگذارد، با دیگران مخالفت نمی کند، با این همه تا حدودی به عنوان یک پرخاشگر (که زائیده برخورد با افکار عقب مانده ی جامعه ی سنتی است) معرفی می شود. زنی که در بیان احساسات خود هیچ ابایی ندارد و از سپهر به خاطر همجنسخواهی اش دفاع می کند و بزرگترین دلیل علمی در رد اتهامی همچون تجاوز کار بودن همجنسخواهان و طبیعی بودن گرایش آنها را در یک جمله می گوید:

"مانا: اجازه نداری در موردشون این جور حرف بزنی.

فکر نمی کنی تو بیماری که فکر می کنی یک بچه ی هشت ساله می تونه یک مرد بزرگ رو تحریک جنسی کنه؟" مخاطب جمله ی بالا سارا است، زنی سنتی که ازدواج کرده، بچه دار شده و همیشه مورد ضرب و شتم و ناسزاهای شوهرش قرار می گرفته و دم بر نمی آورده مبادا زندگی اش از هم بپاشد! زنی که در جامعه اش جایگاه ندارد و تصور غلط سارا بیانگر تصور غالب مردمی است که با آنها زندگی می کنیم. او از نوعی "بیماری" صحبت می کند که نیاز به مداوا دارد و از مردی صحبت می کند که منحرف است و خاطره ی زجرآور تجاوز به خورشید را معلول عملی خلاف عرف می داند که خورشید، خود علت آن بوده است:

"سارا: این آقا بیمارند. این آقا باید برند پیش روانشناس.

از این دخترک هم بپرس خودش چکار کرده که باعث شده کسی بهش دست درازی کنه."

سارای مادر، با سارای خواهر فرق دارد. در نقش مادر او دلسوز و مهربان و نگران آینده ی فرزندش است فرزندی که یک دگر باش است و بنای مخالفت با سنتها را گذاشته است و در نقش خواهر، زبانی برنده دارد که در جهت تبرئه ی خود بعد از سالها بی توجهی به مسایل اجتماعی از آن استفاده می کند:

"سارا: دخترم، نازی. نازی دختر من نیست.

شاید بهتر بود تو او رو به دنیا می آوردی.

نازی مثل من نیست. نازی مثل توست و من فقط بزرگش کرده ام.

نازی گستاخه، نازی سرکشه، نازی نمی خواد بچه دار بشه، نازی می خواد تنها زندگی کنه.

نازی، دخترم. اون از من متنفره"

بیان احساسی که شاید اغلب ما با آن درگیر هستیم، بیان چگونگی اثبات طبیعی بودن گرایشی که در نهادمان وجود دارد، تم اصلی این نمایشنامه را تشکیل می دهد.

اما، باز هم به بطن جامعه ای باز می گردیم که همجنس باز!!! (بخوانید همجنسگرا) بودن را مختص مردان می داند و زنان همجنسخواهی که با خصوصیات مردانه توصیف می شوند، تنها زنانی هستند که با دیگر زنان فرق دارند ولی همجنسخواه نیستند، نظریه ای عوامانه در مورد همجنسخواهان. همه ی ما می دانیم لزوم همجنسخواهی در یک زن، داشتن کرداری مردانه نیست، همان طور که در یک مرد همجنسگرا این چنین نیست. این مطلب به روشنی و با صداقت در نطقی کوتاه از سپهر به جای مقدمه ای که بر نمایش خود نوشته است، بیان می شود:

¹ گرچه همه ما می دانیم که هر رفتاری فرای جنسیت ظاهری لزوم بر همجنسگرایی افراد نیست، با این حال از نوع بیان و حالات مانا این چنین برمی آید که خانم بیضایی قضاوت در مورد این که مانا همجنسخواه است یا نه را، برعهده ی خواننده و تماشاگر نهاده است. نوعی دو پهلویی در بیان نمایشنامه.

ا' خودم پرسیدیم، من کی ام
مردی که از زور مرد پرستی دوستدار مردان دیگر است؟
ولی نه، من مردانی را دوست داشتم با حس زنانه
و پرسیدم از زنی دوستدار زنان
آیا تو آنقدر زن پرستی یا بیزار از مرد، که دوستدار زنان دیگری؟
او عاشق خشونت‌ی زنانه بود، شاید
و من تشنه‌ی محبتی مردانه
نه، ما چیزی کم نداریم، برعکس چیزی در ما انبار شده: محبت.
بجای مشت نوازش پیشنهاد می‌کنیم
و بجای چاقو احترام
به جای تجاوز، تفاهم
و به جای دعوا، عشق
من بیزارم از خشونت‌های آشکار و نهان و بدتر آن
خشونت‌های پس رانده شده که منتظرند زمانی و جایی فوران کنند"

صحنه‌های سپهر تنوع طیف‌های همجنس‌خواهی را به روان‌ترین شکل بیان می‌کند. مردانی، طالب مردانی فرای جنسیت نرینه و زنانی طالب زنانی بدون احساسات مادینه!

نمایشنامه‌ی مذکور همچون یک اثر موسیقایی فراز و فرودی آهنگین دارد. ضرباهنگ نمایش با سخنان شهردار شروع می‌شود با سخنان مانا در باره‌ی زنان برجسته‌ی ایرانی پیش می‌رود، با مخالفت‌های او با سارا و بیان احساسات درونگرا و فریاد اعتراض سپهر بر ساختار اجتماعی که هر طیف ناهمگونی را پس می‌زند، به اوج می‌رسد، با شرح درد او (سپهر) ادامه یافته و با بیان خاطره‌ی تجاوز به خورشید فرود آمده و با زبان باز کردن خورشید پایان می‌یابد. فراز و فرودی خردمندانه در نگاهی فراتر از جنسیت نویسنده.

نیلوفر بیضایی، نویسنده‌ای که از نوشتارهای او بوی فمینیستی به مشام می‌رسد، یکی از صدها آزادی‌خواهی است که بر اساس نوع و سبک نوشتارهایش مورد توجه اقلیت‌های جنسی و طرفداران خاص ایسم‌های اجتماعی قرار گرفته است و اینترنت راهی بود که این نویسنده برای رساندن صدای آزادی‌خواهی خود به گوش جامعه‌ای که پذیرش گونه‌گونی در ساختارش را به سختی قبول می‌کند، انتخاب کرده. خانم نیلوفر بیضایی به حق یکی از مدافعان برجسته‌ی احیای حقوق زنان و اقلیت‌های جنسی ایرانی است. مطالب و نوشته‌های او را می‌توانید در وب‌سایت اختصاصی ایشان مطالعه نمایید. نقدی که گذشت همان‌طور که در ابتدا نیز اشاره شد با هدف برجسته کردن یکی از نوشتارهای او و نشان دادن نگاه موشکافانه‌ی او به فرهنگ جامعه‌ی خویش است. خوشبختانه جامعه ایرانیان خارج از کشور، چه آنان که دست به کوچی اجباری زده‌اند و چه آنان که بنا بر شرایطی خاص مهاجرت نموده‌اند، در تلاشند تا به حرکت‌های اجتماعی مدرن در داخل کشور کمک کنند، اما خود ما در داخل کشور چه کاری برای احیای حقوق خود و شناساندن حداقل خواسته‌هایمان انجام می‌دهیم؟

ما بازیگران کدام اپیزود هستیم؟ اول آن یا آخرش؟

آذرماه ۱۳۸۴ خورشیدی